



شهید رضا پناهی، عارف دوازده ساله‌ای است که صحنه‌های ازخودگذشتگی شگرف و عظیمی را در عمر کوتاه خود به نمایش گذاشت، ستاره درخشانی است که کلاس اول راهنمایی بود ولی عظمت روحی‌اش به تنهائی می‌تواند عالمی را روشن کند؛ نوجوان هویت‌یافته‌ای که بلندترین مفاهیم ارزش‌های الهی و انسانی چون شجاعت، اخلاص، مردانگی، عشق به خدا و پیامبر و اهل بیت(علیه‌السلام) در وجودش موج می‌زد. با آن سن کمش، نگاه جهانی داشت؛ فکرش بلند بود؛ مسیرش را آگاهانه انتخاب کرده بود. اهل ولایت بود و بصیرت داشت. شیفتگی‌اش به خدا و امام زمان(عج) و ائمه اطهار(ع) مثال‌زدنی بود.

عشق خدا و امام زمان(عج) هرگز از وجودش بیرون نمی‌رفت. عشق ائمه(ع) در دلش جا گرفته بود. عاشق امام حسین(ع) و امام رضا(ع) و امام زمان(ع) بود. هر حرفی می‌زد از خدا و اهل‌بیت(ع) بود. در دوازده‌سالگی حدیث قدسی را به نحوی می‌خواند که گویی با گوشت و پوستش عجین شده است. محرم که می‌آمد، بقرار و همه دل و جانش مسخر عشق می‌شد و در هیئت محل‌شان نوحه امام حسین(ع) می‌خواند. رضا جزو اولین کسانی بود که بعد از دستور امام در بسیج ثبت‌نام کرد و با اصرار، پدر و مادر گرامی‌اش را راضی کرد تا به جبهه برود و سرانجام در ۲۷ بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید و بر اثر اصابت خمپاره به سرش به آرزویش رسید و روح بقرار این عارف ۱۲ ساله در تنها سیزده روز بعد از تولد دوازده سالگی‌اش در تپه شیرودی جبهه قصر شیرین به ملکوت پرواز کرد.

کتاب «عارف ۱۲ ساله» که خاطرات رضا پناهی، شهید دوازده ساله جنگ تحمیلی، از زبان مادر گرامی و گرانقدرشان است، توسط سید حسین موسوی تهیه و تدوین و توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است. این کتاب با فروش ۲۴ هزار نسخه در کمتر از ماه، به عنوان پدیده فروش کتاب در سال ۱۳۹۸ شناخته شد. اخیراً و در فروردین ماه ۱۴۰۳، این کتاب شهدایی به چاپ چهل و یکم رسیده است.

روزنامه کیهان در ۱۷ مهر ۱۴۰۰، در گزارشی با عنوان «عارف ۱۲ ساله‌ای که مادرش در روز بعد از تولد صحنه شهادتش را

شهید میرزا محمد قاضیان عقدا در سال ۱۳۴۴ در روستای عقدا واقع در ۱۰۰ کیلومتری شمال غرب یرد متولد شد. دوران بدو تولد او همزمان بود با روزگاری که استبداد و استعمار سایه شوم خود را بر سراسر مپهن گسترانیده بود و شب‌پرستان با چهره کریه خود به مکیدن خون مردم نشسته بودند. هر کس که احساسی از مسئولیت داشت چوبه دار خود را که معراجش نیز می‌خواندند بر پشت خود حمل می کرد.

برادر شهید از یک خانواده مذهبی روحانی بود، پدرش سراسر عمر خویش را درهاله‌ای از امید به روز روشن (واللّٰه اذ اعسمس و الصبح اذا تنفس) گذرانیده و تبلیغ را که عنصری بس پرنفوذ در دوران خفقان به شمار می‌رود سرلوحه کارش قرار داده بود. محمد دوران کودکی خود را در دامن مادری از بنبرگان اهل بیت نبی(ص) و پویندگان مسیر روحانیت گذرانید و سپس به مدرسه رفت. شهید محمد دوران تحصیلات ابتدائی خود را با شوری زایدالوصف پشت سر گذاشت و سال پنجم ابتدائی را با رتبه‌ای خوب طی نمود.

در این زمان بود که او همراه خانواده‌اش که از سوی یکی از مراجع تقلید برای تبلیغ به یکی از شهرستان‌های استان فارس واقع در ۲۵۰ کیلومتری شمال غرب شیراز (قلیل) مسافرت نمود. او که همواره از سراسر وجودش شعله آگاهی زبانه می‌کشید به تحصیلات خود در اقلید ادامه داد.

شهید دو سال را در اقلید گذراند، تا اینکه سال ۵۷ با همه پرستگی‌هایی که در تاریخ کشورمان پدید آور فر رسید. کیوتران آزادی قفس‌ها را شکستند و به پرواز آمدند و غروب استبداد را از پیشوای اندیشمندی که نمونه بارز رهبری و امامتی از برای امت در او نمودار بود نوید دادند. او در طول تابستان ۵۷ که

یا لثارات الحسین به پا خیزید!

مریم عرفانیان

«یا لثارات الحسین»

به پا خیزید…

به پا خیزید که در دوردست افق، اسبی بی گمشدهٔ خویش می‌آید

و

کربلا به خون حسین آغشته

«یا لثارات الحسین»

به پا خیزید که مشک عباس تشنه است

و

لبه‌های علی‌اصغر خشکیده

«یا لثارات الحسین»

به پا خیزید که رباب بر گهوارهٔ خالی مرثیه می‌خواند

و

زین میان آتش خیمه‌گاه، بی‌پناه مانده

«یا لثارات الحسین»

به پا خیزید که این بغض هزار ساله تمامی ندارد

پیش درآمدی بر واقعه ۱۷ شهریور (جمعه سیاه) بود همواره در اقلید همراه با سایر زحمتکشان مستضعف نقش در خور خویش را نسبت به رهایی از استبداد ایفا می‌کرد. تا آینده‌نگری ژرف‌اندیش بود و دوام و جامعه را با معیارهای مکتبی در دستیابی به یک عقیده و ایدئولوژی توانمند و پاینده و منطق بر زمان می‌دانست با مشورت پدرش راهی منطقه‌ای در ۱۵۰ کیلومتری جنوب غرب شهرستان آشتیان شد. او که در این موقع دوازدهمین بهار عمر خود را سپری می‌کرد در شهری دورافتاده که کیلومترها از خانواده خود فاصله داشت در یک مدرسه علوم دینی مشغول به تحصیل شد. شهید قاضیان در مهر سال ۵۷ درس خود را شروع کرد و همچنین نقش خود را در مقاومت علیه دیکتاتور اعظم حفظ کرده و تحصیلات خویش را با حرارتی فوق‌العاده ادامه می‌داد.

او همچون دیگر همزمانش در یک حجره محقر نمناک زندگی می‌کرد؛بیشتر نیازش را با همان کمک هزینه کم طلبگی اقبال می‌نمود و زندگی بسیار ساده‌ای داشت. و همه امور زندگی‌اش را خود اداره می‌کرد. او با همه محنتی که در غربت داشت در تمام برنامه‌های انقلابی بدون کمترین هراسی شرکت فعال داشت و از وجود خود در استبدادزادایی سرمایه‌گذاری می‌کرد.

او در اولین سفرش با وجودی که ۱۲ سال سن بیشتر نداشت بدون هیچ گونه نارضایتی پس از سه ماه به خانه برگشت، زیرا که محمد زندگی در غربت را از اجدادش به ارث برده بود. پدرش نیز کودکی خود را با هجرت از دو نقطه آغاز کرد. دوباره زمانی‌که ضرورت هجرت را احساس نمود بلافاصله تصمیم به ترک محلی را که بیش از ۴ سال را در آنجا گذرانیده بود



در عالم بیداری دید، بخشهایی از زندگی‌نامه شهید رضا پناهی به نقل از کتاب «عارف ۱۲ ساله» را منتشر کرد.

در این گزارش دو وصیت‌نامه شهید رضا پناهی را به صورت کامل به نقل از این کتاب مرور می‌کنیم.

وصیت‌نامه‌های صوتی و مکتوب شهید رضا پناهی بسیار پرنگته و دارای مضامین حیرت‌انگیز الهی و اهل‌بیتی و ولایی و عرفانی و انقلابی هستند.

وصیت‌نامه شفاهی شهید رضا پناهی

متن کامل وصیت‌نامه شفاهی شهید رضا پناهی چنین است:

هدف من از رفتن به جبهه این است که اولاً به ندای «هل من ناصر ینصرنی» لبیک گفته باشم و امام عزیز و اسلام را یاری کنم و آن وظیفه‌ای را که امام عزیزمان بارها در پیام‌ها تکرار کرده که هرکس که قدرت دارد واجب است که به جبهه برود و من می‌روم که تا به پیام امام لبیک گفته باشم. آرزوی من پیروزی اسلام و ترویج آن در تمام جهان است و امیدوارم که روزی به یاری رزمندگان تمام ملت‌های زیر سلطه آزاد شوند و صدام بداند که اگر هزاران هزار کشور به او کمک کند، او نمی‌تواند در مقابل نیروی اسلام مقاومت کند.

کتم و نمی‌دونم یا چه زبونی از شما تشکر کنم… بابا.. مواظب مامان باش… و خداحافظ.

وصیت‌نامه مکتوب شهید رضا پناهی

وصیت‌نامه مکتوب شهید رضا پناهی دارای این معارف و مضامین عالی و متعالی است:
بسم الله الرحمن الرحیم
اینجانب با آگاهی کاملی که به شهادت دارم برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب اسلامی و دفاع از مملکت اسلامی به فرمان بزرگ رهبر مسلمانان جهان و مرجع عالیقدر حضرت امام خمینی به جبههٔ حق علیه باطل شتافتم و امید است که خون ما نهال نو پای

مرور وصیت‌نامه‌های الهی و اهل‌بیتی و عرفانی و انقلابی شهید رضا پناهی

عارف ۱۲ ساله

کاروان پیرو عباس

من به جبهه می‌روم و امید آن دارم که پدر و مادرم ناراحت نباشند، حتی اگر شهید شدم؛ چون من هدف خود را و راه خود را تعیین کرده‌ام و امیدوارم که پیروز هم بشوم.

پدر و مادر مهربان من! از زحمات چندین ساله شما متشکرم. من عاشق خدا و امام زمان هستم‌ام و این عشق هرگز با هیچ مانعی از قلب من بیرون نمی‌رود تا اینکه به معشوق خود یعنی «الله» برسم.

و بحق که ما می‌رویم که این حسین زمان و خمینی یت‌شکن را یاری کنیم و بحق که خداوند به کسانی که در راه او پیکار می‌کنند، پاداش عظیم می‌بخشد. من برای خدا از مادیات گذشتم و به معنویات فکر کردم، از مال و اموال و پدر و مادر و برادر و خواهر چشم پوشیدم، فقط برای هدفم یعنی الله.

و پیام من به تمام دوستان و آشنایان و تمام ملت شهیدپرور این است که قرآن می‌فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» و مامسان… بابا.. خداحافظ.. مامان شیریت را کنید و حالت جاذبه داشته باشید تا بتوانید افراد گمراه را به راه راست هدایت کنید. این گفته امام بزرگ‌رومان را که فرموده‌اند وحدت

تحصیل کرد. پس از آن در طول تفتازانی سیر نموده و همچنین منطق ملاعبدالله و دوران ستمشاهی سخت آزرده خاطر بود. او گفت: در یک مقایسه بسیار ساده در برابر آن‌کاخ‌های باعظمت که تنها برای گذرانیدن دوران کوتاهی از زمستان بنا شده است و در طرف دیگر مردم این شهر حتی از آب آشامیدن شیرین بی‌بهره هستند مردم آن شهر برای ما تعریف می‌کردند که در هنگام ورود خاندان شاه حکومت نظامی برقرار می‌شد

محرومین و استواری مکتب در جامعه موج می‌زد و از اختلاف طبقاتی این میراث شوم دوران ستمشاهی سخت آزرده خاطر بود. او گفت: در یک مقایسه بسیار ساده در برابر آن‌کاخ‌های باعظمت که تنها برای گذرانیدن دوران کوتاهی از زمستان بنا شده است و

در طرف دیگر مردم این شهر حتی از آب آشامیدن شیرین بی‌بهره هستند مردم آن شهر برای ما تعریف می‌کردند که در هنگام ورود خاندان شاه حکومت نظامی برقرار می‌شد



یادی از طلبه شهید

میرزا محمد قاضیان عقدا

وارث ابوذر

سعید رضایی

و مردم باید در خانه‌ها زندانی می‌شدند تا حضرات بتوانند با خطاری آسوده در شهر قدم بزنند!

این شهید طی چهارسالی که مشغول تحصیل در مدرسه علوم دینی بود مدارج تحصیلی را که شامل مجموعه جامع‌المقدمات در صرف و نحو است گذرانیده و سپس متون بعد از مقدمات را با شروع درس سیوطی در نحو و اواخر آن در زبان‌شناسی و درس ملاجمی در نحو استدلالی و شرح نظام در دیگر از طلبه‌ها در بسیج ثبت‌نام کردیم و

یک ستاره از آن هزار

شاگرد عاشورا

ابوالقاسم محمدزاده

کربلا آموزه‌هایی داشت که دستیابی به آن سرنوشت‌ساز است. وقتی امام حسین(ع) پرچم حرکت و قیامش را به دست زینب(س) سپرد، او در کوفه و مجلس یزید؛ پیام حرکتش را به جهانیان عرضه داشت.

دفاع مقدس هشت ساله رزمندگان ما در مقابل یعنی‌ها هم آموزه‌هایی داشت و رسالتی؛ و آن ادامه راه شهدا بود و الگوپذیری خواهران شهدا از بی‌بی زینب(س)؛ و کم نبودند پیروان حضرتش که مسیر برادران شهید خود را ادامه دادند.

آخ محمدجان! چه زیباست شنیدن روایت از نگاه خواهر. «اصلاً می‌دونی پخش کردن وصیت‌نامه یعنی چی؟ اصلاً می‌دونی واژه برادر یعنی چی؟ راستی!

می‌دونی سفارش سنگ قبر بر برادرت چقدر سخته؟ بیا عزیزم! محمدجان! بیا ببین داداش مُهر قرمز رو شناسنامه‌ات چه می‌درخشه. خدا چقدر دوست داشت که خیلی رود از ما گرفت. به‌یاد حرفت افتادم که گفتی: «آبی! همه رفتنی‌اند. چه خوبه که آدم زیبا بره» و تو

صفحه ۷

چهارشنبه ۳ مرداد ۱۴۰۳

۱۸ محرم ۱۴۴۶ – شماره ۲۳۶۳۳



قامت‌ر از بلند گیر و ندای الله اکبر، خمینی رهبر سر ده و سخن شهیدان را خدا را به مردم برسان که همان سخن ما پیروی از قرآن و خدا می‌باشند. مادرم کوه باش و چون کوه استقامت کن، لحظه‌ای از نام و یاد خدا غافل نباش و در راه دین خدا بکوش که هر چه بکوشی باز کم است. مادرم گریه نکن، بخند و خوشحال باش زیرا در راه هدف مقدس گام برداشته و جان باخته‌ام.

مادر تو بوستان سبز وجود منی و من آن غنچهٔ توام که توام پروریده‌ای. مادرم، سلام بر تو که بالاخره بر احساس مادرانه‌ات پیروز شدی و فرزندت را روانهٔ میدان نبرد کفار با مسلمین کردی و گفتی که تو را در راه خدا هدیهٔ انقلاب اسلامی می‌کنم و من به وجود تو افتخار می‌کنم که مادری از سلاله حضرت زهر(ا علیها السلام) هستی.

و یک عرض دیگر با پدر و مادرم و قوم و خویشان دارم که اگر من شهید شدم، هیچ ناراحت نباشید و بر سر قبر من گریه نکنید، زیرا کسی نبود که به سر قبر حسین(علیه‌السلام)گریه کند. و سخنی نیز با برادرم دارم. ای برادر عزیز و از جان عزیزترم! تو و همسلان تو آیندهٔ انقلاب هستید و شما

وارث خون شهیدان می‌باشید؛ تا می‌توانید دشمن ظالم باشید و باور مظلوم و حرف حق را بگویید اگر چه به ضررمان باشد و از رهبر عظیم‌الشان انقلاب پیروی کنید که واقعا نایب امام زمان(عج الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد. خداوند شما را پیروز و موفق گرداند. و باری از امت مسلمان می‌خواهم که در همهٔ کارهای خود، خدا را در نظر بگیرند و هیچ گاه از امام امت و روحانیت مبارز و دولت اسلامی دست برندارند و این را باید بدانیم که اگر روزی روحانیت را کنار بگذاریم، روشنفکران (وابسته) ما را وابسته به شرق و غرب می‌کنند چون قشر روحانیت تا به حال ثابت کرده‌اند از آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله شیخ فضل الله نوری و تا حال این را ثابت کرده‌اند و این انقلاب اسلامی را که برای شرق و غرب زیان زیادی به بار آورده را تا آخرین قطرهٔ خونمان حفظ می‌کنیم و به دنیا نشان بدهیم که اسلام این است و این راه همیشه کمکمان می‌کند. این در جبهه ثابت شده است که خداوند مؤمنین را یاری می‌کند.

دیگر عرض ندارم. والسلام و علیکم و رحمت‌الله و برکاته.

سه‌شنبه ۲۹ دی ما را از اراک به سوی میدان اسب دوانی تهران برای آموزش حرکت دادند. بالاخره ساعت ۹ شب سه‌شنبه ۲۹ دی به

میدان اسب دوانی رسیدیم. دو روزی بدون آموزش در تهران بودیم. دوم بهمن از تهران با یک قطار مسافری می‌ما را به سوی اهواز حرکت دادند و بعد از ۲۴ ساعت یعنی ساعت ۵ بعدازظهر روز سوم بهمن به اهواز رسیدیم و همان وقت ما را که حدود ۱۰۲ نفر بودیم به ۳۵ کیلومتری اهواز پادگان شهید غیور اصلی انتقال دادند.

از همان روز تا الان که ساعت ۹/۲ دقیقه شب دهم بهمن است مشغول آموزش هستیم. دستبوس شما و مادر، میرزا محمد قاضیان ۶۰/۱۱/۱۰

تا اینکه کاروانی به طول فرات و به عمق دجله و به بلندی نخل‌های قامت‌کشیده خوزستان به تنگه‌ای حرکت می‌کند که ابتدایش به پیروزی و انتهایش به امید وصل است.

اینجاست که تنگه جزابه به منای انقلاب و مشعرالحرام دوم اسلام و قربانگاه حاجیان کشور تبدیل می‌شود. و صدها اسماعیل قربانی می‌شوند تا اینکه سنت ابراهیمیان بر تاریخ هایلپیان تابلوی راهنما گردد.

در همین زرمگاه است که شهید شاهد که هر لحظه از حیات انسانیش همچون استخوانی در گلولی ستمگران زمان خود بود در تاریخ ۶۰/۱۱/۲۲ در حالی که خورشید

غباری از غم گرفته بود به مشعلی که فراسوی پویندگان راهش را روشن می‌کند تبدیل شد. شهید محمد قاضیان، سراسر زندگیش را در دو جبهه علم، خودآگاهی و عقیده، و جهاد و مبارزه و ظلم‌ستیزی گذرانید. علی‌رغم به سر بردن در سنین کوتاه در هر دو سنگر پیروز و موفق بود؛ چه در حجره محقر نمناک مدرسه

رفتی و من هر روز توی دانشگاه می‌گم: آهای خانوما… آهای آقایون! بباین… بباین وصیت‌نامه شهید رو بخونین. وصیت‌نامه داداشمه.

وصیت‌نامه محمدرضا… توی سالن صدا می‌پیچه؛

– خانم دهقانی… یکی بدین…

– خانم! پس من چی

!.. خانوم…من… من…

موضوع: شهید محمدرضا دهقانی

